

ایران در سالی که گذشت

موقعیت رژیم، اوضاع سیاسی و وضعیت جنبش‌ها

قسمت آخر

آرش کمانگر

توضیح: قسمت اول این مقاله در شماره سه شنبه نشریه پیوند مورخ ۲۶ مارچ به چاپ رسیده است. دوستانی که احیاناً نتوانستند به این شماره پیوند دسترسی پیدا کنند، در صورت تمایل می‌توانند با مراجعه به سایت نشریه پیوند www.paivand.com قسمت اول مقاله را مطالعه نمایند.

(سردبیری پیوند)

با بررسی اجمالی جنبش‌های اجتماعی اقشار گوناگون مردم، پی می‌بریم که بحران انقلابی همچون گذشته چون «شمشیر داموکلس» بر فراز حکومتگران آویزان است و بقای آنها را تهدید می‌کند. اما این فقط مبارزات توده‌ای نیست که خواب را از چشمان گزمنه‌گان حاکم ربوده، بلکه بحران‌های حاد دیگری نیز چه در عرصه داخلی و چه در عرصه بین‌المللی و منطقه‌ای- موجودیت این رژیم را مورد مخاطره جدی قرار داده است. بر مهم‌ترین این پارامترها مکث می‌کنیم:

۱. اوجگیری اختلافات بالایی‌ها و بن‌بست کامل پروژه اصلاح طلبی:

بر ما از همان روز اول -با شناختی که از ساختارهای قدرت در جمهوری اسلامی داشتیم- مسجل بود که حتی اگر همه نهادهای به اصطلاح انتخابی به پشتوانه آرای توده‌ای به تصرف جناح مدعی اصلاحات در رژیم درآید، باز پروژه اصلاح این حکومت جهنمی و توتالیتار، رویایی دست نیافتنی خواهد بود. در مقطع انتخابات مجلس ششم، هم اصلاح طلبان حکومتی و هم مدافعین رفرمیست و راست آنها در طیف اپوزیسیون، با نادیده گرفتن این حقیقت و به ریشخند گرفتن ارزیابی مدافعین واژگونی رژیم، در مقیاس گسترده‌ای مشغول خاک پاشیدن به چشم مردم بودند. وقتی «قوه مقننه» هم توسط حضرات فتح شد و نتوانست در برابر نهادهای واقعی قانونگذار (اما انتصابی) نظیر شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام و مهم‌تر از آنها ولی فقیه، کاری از پیش ببرد و لوائح پیشنهادی آنها پی در پی توسط این نهادهای «قدرت واقعی» وتو می‌گردید و بدتر از آن با زیر پا گذاشتن «مصونیت پارلمانی» نمایندگان، حکم جلب ۶۰ نفر از آنها به دادگاه و چندی پیش دستگیری و سپس عفو (و نه آزادی) حسین لقمانیان (نماینده همدان) به اجرا گذاشته شد، همگان معنای واقعی «بن‌بست سیاسی» و شکست رویای رفم و استحاله را فهمیدند، هرچند عده‌ای کماکان بر مبنای منافع سیاسی و طبقاتی‌شان مایل و یا قادر به درک این حقیقت و یا استنتاج منطقی ناشی از هزیمت پروژه خیالی شان نیستند. به همین خاطر است که با آزمون آزموده‌ها، وقتی خاتمی برای شرکت در انتخابات مربوط به دور دوم ریاست جمهوری اش تردید داشت، پوزیسیون و اپوزیسیون خاتمی چه دست به دست هم دادند تا بار دیگر «قوه مجریه» را فتح کنند و خاتمی را مجدداً بر تارک این سمبل «قدرت صوری» بنشانند. قدرتی که نه اختیار سیاست خارجی دست‌اش است و نه اختیار امنیت داخلی. اقتصاد کشور نیز اساساً تحت کنترل نهادهای وابسته به ولی فقیه و انبوهی از آقازاده‌های یک شبه میلیاردر شده است که اکثراً وابسته به جناح محافظه کار می‌باشند اما جناح «اصلاح طلب» نیز همچنانکه ماجرای «شهرام جزایری» نشان داد از این خوان نعمت و رشوه و غارت بی نصیب نبوده است.

با این همه، اگرچه بن‌بست پروژه اصلاح و استحاله بر ما و بخش‌هایی از مردم مسجل بود، اما توده‌ها شاید به تجربه مجلس ششم و رویت سترونی کامل آن «نیاز» داشتند تا در مقیاسی کلان و گسترده یکبار باری همیشه به «بازی در بساط دیگران» پایان دهند و جز به صف مستقل خود و جز به تحقق و چگونگی تحقق سرگونی تمامیت این رژیم جهنمی نیاندیشند. آگاهی ناشی از این تجربه بود که سبب گشت در جریان انتخابات ریاست جمهوری، حدود چهل درصد از مردم (و در تهران و برخی شهرهای بزرگ، بیش از پنجاه درصد) به هردو جناح رژیم نه بگویند هرچند آن بخش از مردم نیز که بر مبنای تحلیل شان از توازن قوای سیاسی، در «انتخابات» شرکت کردند و به خاتمی رای دادند، اکثراً فرسنگ‌ها با پلاتفرم عقیم «دو خردادیها» فاصله دارند و صرفاً بر مبنای «انتخاب بین بد و بدتر» در انتخابات مذکور شرکت کردند... اینک در دومین دور ریاست جمهوری باید حتی بر متوهم‌ترین بخش‌های مردم مسجل شده باشد که خاتمی و جناحش به مراتب در نقطه‌ای پایین‌تر از ۷۶ قرار دارند و پیشبرد اصلاحات بی‌بو و خاصیت که سهل است، حتی قادر به حفظ امنیت خود و یارانشان نیستند.

ادامه تعطیلی روزنامه‌های وابسته به این جناح و تداوم بازداشت افراد کلیدی «جناح چپ» این طیف، تعطیلی نشریه سازمان

مجاهدین انقلاب اسلامی (یکی از نیروهای مهم ائتلاف دوم خرداد) و محکومیت دبیرکل آن در دادگاه، آغاز سرکوب و بازداشت مسئولین تشکیلات دانشجویی «دفتر تحکیم وحدت» محاکمه غیرعلنی پیش از بیست نفر از فعالین «ملی مذهبی» و بالاخره فعال شدن مجدد «ستاد قتل‌های زنجیره‌ای» و آدم ربایی‌های غیررسمی، جلوه‌های گوناگون این بن‌بست و شکست را به معرض نمایش می‌گذارند. به همین خاطر و در هراس از «دلسرد شدن» مردم از امکان اصلاح رژیم بود که بخشی از طیف دو خردادی‌ها با طرح پیشنهاداتی مبنی بر خروج دسته جمعی از حاکمیت و بخشی دیگر با اعلام پایان سیاست «آرامش فعال» و جایگزینی آن با سیاست «بازدارندگی فعال» و ژست‌هایی از این قبیل (که با دم خروس وفاداری به قانون اساسی نظام و کلاً قانونیت توأم بود) سعی در حفظ اعتماد بخشی از مردم کردند، اما این ژست‌ها نیز ره به جایی نبرد و حتی نتوانست پایه حمایتی مستقیم رژیم مثلاً در دفتر تحکیم وحدت را راضی کند. شعارهای دانشجویان این طیف در هنگام سخنرانی خاتمی به مناسبت روز دانشجو، به روشنی این نارضایتی را بازتاب می‌داد. فرسایش این بخش از پایه حمایتی «جبهه دو خرداد» تحول مغتنمی است که باید برای تقویت جنبش مستقل مردم از آن سود جست. در واقع اکنون برای خیلی‌ها ثابت شده که اگر همزیستی دو جناح اصلی رژیم کنار یکدیگر امکان‌پذیر باشد، لاجرم سازش حاصله باید روی خطوط اصلی پلاتفرم جناح تمامیت خواه باشد. از این رو هرچا احساس شود که وجود «اصلاح طلبان» در آپارات قدرت سیاسی، شکاف حاکمیت را عمیق‌تر خواهد نمود، حذف آنها در دستور قرار خواهد گرفت، به همین خاطر شورای نگهبان مصمم است که تجربه انتخابات مجلس ششم در آینده تکرار نشود. نشانه‌هایی از تمرین این سیاست را ما در جریان انتخابات میان دوره‌ای استان گلستان - که طی آن همه نامزدهای اصلی «دو خردادی‌ها» رد صلاحیت شدند - شاهد بودیم. از این رو هرچه زمان می‌گذرد اصلاح طلبان حکومتی شانس کمتری برای توجیه بقای خود در حاکمیت دارند. اما اگر تصور شود این بن‌بست خردکننده سبب خواهد گردید که نیروی اصلی طیف «دو خرداد» به نافرمانی مدنی و فراتر از آن سیاست شورشگرانه و براندازانه روی آورند، خیال باطلی بیش نخواهد بود، زیرا اولاً آنها به لحاظ طبقاتی، ایدئولوژیک و سیاسی در حفظ چهارچوب جمهوری اسلامی منافع حیاتی دارند، ثانیاً اکثریت آنها در تمام ۲۳ سال گذشته، نقش مهمی در سرکوب‌ها و جنایات رژیم داشته‌اند، ثالثاً ایشان واقفند که نشان دادن هرگونه «چراغ سبز» به مردم تشنه آزادی و برابری، به سرعت مشعل‌های یک انقلاب جدید را فروزان خواهد نمود. انقلابی که لاجرم از آنها «عبور» خواهد کرد.

۲. تحولات بین‌المللی پس از ۱۱ سپتامبر:

فاجعه تروریستی یازده سپتامبر را باید به راستی یک «نعمت الهی» برای هیأت حاکمه ایالات متحده ارزیابی نمود. در مقطع پیش از این فاجعه، سرمایه‌داری آمریکا و کلاً نظام جهانی سرمایه‌ضمن دست و پنجه نرم کردن با عمیق‌ترین بحران‌های ساختاری خود، با موجی از جنبش‌های بین‌المللی ضدسرمایه‌داری مواجه بود که از کران تا کران کره زمین، خواب را از چشم نهادهای امپریالیستی ربودند. با وقوع واقعه ۱۱ سپتامبر، اگرچه شوک ناشی از آن منجر به تشدید بحران و رکود اقتصادی در غرب شد، اما این امکان بی‌همتا را برای امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا فراهم نمود که تحت بهانه مبارزه با تروریسم بین‌المللی، یورش گسترده‌ای را به دستاوردها و جنبش‌های اجتماعی آغاز کنند و به بهانه حفظ امنیت، حقوق شهروندی و ارزش‌های جامعه مدنی را به زیر سوال برند و حتی از دامنه جنبش جهانی آنتی گلوبالیزاسیون بکاهند. این «فرصت طلایی» همچنین این امکان را به آمریکا و متحدان اصلی‌اش داد که با دور زدن نهادهای بین‌المللی، هرچه بیشتر در نقش «ژاندارم جهان» ظاهر شوند و به انگیزه مقابله با «دولت‌های یاغی» موجی از ویرانی، جنگ و فلاکت را به ارمغان آورند. رفتار آنها با افغانستان و سارنجام جایگزینی یک حکومت دست‌نشانده در آنجا و سخنان اخیر بوش در کنگره آمریکا که طی آن از کشورهای عراق، ایران و کره شمالی به‌عنوان اهداف بعدی ایالات متحده یاد کرد، موید این امر است که امپریالیسم آمریکا با سواستفاده از شوک ناشی از فاجعه یازده سپتامبر (که هدیه طلایی بنیادگرایان مرتجع اسلامی به آنها بود) می‌خواهد با بلامنازع کردن هژمونی سیاسی و نظامی خود در جهان و به‌عنوان «سرور دنیا» موجی از «استعمار نوین» را در راستای منافع اقتصادی خود پدید آورد. در این میان منطقه استراتژیک آسیای میانه-دریای خزر و حوزه خلیج فارس با منابع استراتژیک نفت و گاز، نقش مهمی در معادلات ژئوپولیتیک آمریکا ایفا می‌کنند. به همین خاطر وقتی فرمان جنگ علیه رژیم افغانستان صادر شد، ما گفتیم که این موج نمی‌تواند دامن ایران و رژیمش را نگیرد. در مقطع بروز آن بحران، جناح خاتمی البته با واکنش سریع در محکومیت عملیات ۱۱ سپتامبر و ارتباط‌گیری با مقامات کشورهای غربی و حتی قول کمک به نیروهای نظامی آنها، توانست اندکی از وزش بادهای تند به سوی ایران بکاهد. اما دم خروس این رژیم در حمایت و تقویت انبوهی از نیروهای تروریست و مرتجع اسلامی در منطقه خاورمیانه و نیز سلطه کامل ولی فقیه بر سیاست خارجی رژیم و سخنان تکان‌دهنده هاشمی رفسنجانی مبنی بر ضرورت بمباران اتمی اسرائیل و غیره سبب گردید که آن جناح از هیأت حاکمه آمریکا که خواهان درگیری جدی‌تری با جمهوری اسلامی هستند، نقش بیشتری پیدا کنند. تردیدی نیست که ایران از جنبه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی و جغرافیایی تفاوت‌های اساسی با افغانستان دارد، از این رو خام‌خیالی خواهد بود هرگاه فکر کنیم سناریوی سقوط طالبان و ظاهر شدن «ظاهر شاه» و دست‌پخت «کنفرانس بن» ایضاً در مورد رژیم ایران و کشور ما به اجرا درخواهد آمد. از یک طرف به دلیل مناسبات اقتصادی گسترده اتحادیه اروپا با ایران، آمریکا در صورت هجوم نظامی به کشور ما حمایت این اتحادیه را نخواهد داشت. از سویی دیگر هر نوع بی‌ثبات کردن ایران و از هم گسیختن شیرازه‌های اقتصادی آن به دلیل نقش مهم ایران در تولید و صادرات نفت و گاز - سبب بروز یک «بحران سوختی» جدید در جهان خواهد شد که طبعاً نمی‌تواند مورد موافقت کشورها و شرکت‌های مصرف‌کننده و واردکننده انرژی فسیلی قرار گیرد. بنابراین اگر تهدیدات اخیر جورج بوش از حد تحریم‌های سیاسی، اقتصادی و تسلیحاتی تاکنون فراتر رود و جنبه دخالت و تهاجم نظامی و جنگی به خود گیرد، احتمالاً پروژه‌ای از نوع عراق به اجرا گذاشته خواهد شد که به معنای گسترش تحریم‌ها، انزوای بیشتر بین‌المللی، محاصره هوایی و زمینی و بمباران مراکز مهم سیاسی، اقتصادی و نظامی ایران خواهد بود و البته همچون مورد عراق، به جای آنکه حاکمیت ایران آسیب چندانی ببیند، مردم زجر کشیده کشورمان باید بار سنگین این مداخله امپریالیستی را به دوش کشند و چون این مساله می‌تواند نارضایتی شدیدی را در افکار عمومی بین‌المللی و از جمله مردم آمریکا پدید آورد، دولت بوش بدش نمی‌آید که سناریوی نظیر

صربستان نیز به اجرا درآید یعنی تهاجمات هوایی و از هم گسیختن شیرازه جامعه، سبب عروج اپوزیسیون غرب گرا و سقوط امثال «میلوسویچ» شود. شاید به همین خاطر است که در ماه‌های اخیر دول امپریالیستی با افزایش کمک‌های خود به طیف سلطنت‌طلبان، امکانات رسانه‌ای و تبلیغاتی گسترده‌ای را در اختیار «رضا پهلوی» (مدعی تاج و تخت در ایران) قرار داده‌اند. در واکنش به سخنان اخیر «بوش» کل جناح‌های رژیم اسلامی ضمن محکوم کردن چنین تهدیداتی، آن را نشانه‌های دیگر از قلدری این «شیطان بزرگ» ارزیابی نمودند، اما چون خطر را جدی می‌بینند با شباهت به سوی اروپا روی آورده‌اند تا با اعطای امتیازات اقتصادی بیشتر به اتحادیه اروپا و تاکید بر بازار مهم ۷۰ میلیونی ایران، آنها را از همراهی با آمریکا باز دارند و فراتر از آن به دفاع از رژیم اسلامی وا دارند. اتحادیه اروپا نیز که وضعیت بحرانی رژیم را فهمیده، شروط تازه‌ای برای گسترش مرادیه پیش کشیده است، از جمله برچیدن کلیه مقررات دست و پاگیر اقتصادی که معنای آن رها کردن کامل افسار بازار «آزاد» در ایران خواهد بود، همان سیاستی که تجربه شوم آن را در آرژانتین و کشورهای دیگر شاهد بودیم و نتیجه اش چیزی جز گسترش فقر و فلاکت نخواهد بود.

به همین خاطر اپوزیسیون چپ، دموکرات و ترقیخواه باید ضمن مخالفت با هرگونه مداخله امپریالیستی در امور ایران و از جمله تمهیل یک جنگ خانمانسوز بر مردم کشورمان و یا تحریک اقتصادی که اساسا دودش به چشم زحمتکشان ایران خواهد رفت، قاطعانه با تلاش آمریکا جهت حاکم نمودن یک جریان دست‌نشانده، ضددموکراتیک و ضدکارگری بر کشورمان مقابله کنند. و در این راستا به خصوص طرفداران حکومت موروئی افشا نمایند و با دلیل و مدرک، جدایی آنها از اهداف والای جنبش‌های اجتماعی مردم ایران یعنی: آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی را به اثبات رسانند و همزمان هم در داخل و هم در مقیاس بین‌المللی به بسیج افکار عمومی همت گمارند.

باید توجه داشته باشیم که کشور ما آستان حوادث مهمی است و چشم‌انداز فروپاشی یا سرنگونی جمهوری اسلامی به یک واقعیت غیر قابل انکار مبدل شده است، از این رو در کنار تقویت جنبش‌های اجتماعی و بالا بردن عیار سازماندهی و تشکل‌یابی آنها، باید از همین امروز در دو مسیر موازی و مکمل یکدیگر بر دامنه تلاش‌های خود بیفزاییم: نخست تلاش برای شکل دادن به یک «اتحاد بزرگ سوسیالیستی» جهت تبدیل آن به آلترناتیو مورد اعتماد توده‌های کارگر و زحمتکش، پلاتفرمی که این آلترناتیو می‌تواند و باید روی آن بکوبد و اقدام به بسیج و سازماندهی توده‌های کار و رنج‌کند عبادتند از:

۱. سرنگونی جمهوری اسلامی از طریق یک انقلاب اجتماعی
۲. خود حکومتی کارگران و زحمتکشان
۳. مناسبات اجتماعی و اقتصادی سوسیالیستی
۴. جدایی ناپذیر دانستن سوسیالیسم از دموکراسی و آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسی
۵. برابری کامل زن و مرد
۶. حق تعیین سرنوشت ملل و از جمله حق جدایی
۷. لغو هر نوع شکنجه و اعدام
۸. جدایی کامل دولت از هر نوع مذهب و ایدئولوژی
۹. دفاع از یک مناسبات دموکراتیک و نوین بین‌المللی مبتنی بر همبستگی ملل، صلح، حقوق بشر و برابری در عرصه سیاست خارجی

دوم، تلاش برای سازماندهی و راه‌اندازی وسیع‌ترین اتحاد عمل‌های دموکراتیک برای دفاع از دموکراسی و حق حاکمیت مردم، یعنی همکاری همه نیروها و افراد دموکرات و مترقی که اولاً با کلیت جمهوری اسلامی مخالفند. ثانیاً رهایی مردم ایران را به دست خود آنان میسر می‌دانند و لذا با هر نوع مداخله امپریالیستی و «دولت‌سازی‌های» غیر دموکراتیک مخالفند، ثالثاً از حق رای‌همگانی و حکومت انتخابی دفاع می‌کنند و با هر نوع حکومت موروئی، ایدئولوژیک و استبدادی مخالفند، رابعاً پیگیرانه از مبانی حقوق بشر و آزادی‌های فردی و اجتماعی، رفع تبعیضات قومی، نژادی و مذهبی، الغای شکنجه و اعدام، آزادی زندانیان سیاسی، آزادی کامل احزاب و پایان دادن به آپارتاید جنسی دفاع می‌کنند و خود را در استقرار یک جامعه مدرن، مدنی و سکولار ذی‌نفع می‌بینند. شرایط بیش از هر زمان برای تحقق این اهداف انسانی آماده است، تنها باید آستین‌ها را بالا زد و همت بیشتری به خرج داد.